

بخاطر اشکهای مادری که فرزند بی گنااهش در زیر اتهام ناروانی، میله های زندان هر روز و شب تن رنجور او و روح ظریف مادرش را می فشرد!

او را از کودکی که پدرش در سانحه ای کشته شد، با یتیمی و نداری و فقر و فاقه زیر نگاه آلوده و سنگین و بظاهر ترحم آمیز مردان سرزمینش با رنج قالی بافی و کارگری در خانه غریبه ها بزرگ کرد! با بالاترین شرافت انسانی و بیشترین امکانی که در اختیار یک زن تنها در جامعه ای بیرحم وجود دارد.

بخاطر اضطراب و دلهره و پریشان خاطری زنی تنها که همسر شریف و نجیبش در نزاعی ناخواسته برای مطالبه حقش از کارفرما، بدون قصد نتیجه و بطور ناگهانی مرتکب قتل شده! در سیستمی که یک طرف آن دادستان با نظام مجهز داسرا و مقامات و ضابطین آن و اولیاء دم با امکانات مالی بالا با گرفتن وکلای مبرز قرار دارد و در طرف مقابل متهمی با حداقل امکانات و تواناییها و اختیارات، این شرایط چون خوره روح زن تنها و بی کس را آرام و در انزوا آهسته می خورد و می تراشد.

بخاطر محمدحسین 11 ساله و خواهرش که تنها برای 45 هزار تومان در شکنجه گاه هولناک پدری که قلم و ادب عاجز از بیان وصفی در شان اوست، با انواع وسائل و ابزار آنچنان مورد ضرب و جرح و زجر قرار گرفتند که اولی جان شیرین و معصومش را باخت و دومی به کما رفت!

بخاطر دخترانی که هنوز در گوشه و کنار این سرزمین با وجود نص فقه و قانون، از کمترین حق آزادی و انتخاب همسر برخوردارند و در سنین پائین بخواست و هوس پدران و حتی اطرافیان بشکل تهاتری ناچارند به تمکین و رضا تسلیم شده و یا توانایی تا حد بذل جان و یا تحمل یک عمر مرگ تدریجی بپردازند! مظلومانی خاموش که با کمترین حس و هم آلود و ذهن بیمار صاحبان غیرت! محکوم به نیستی و مرگ بی مدعی و ولی دم و خون بهاء و صاحب حق و دادخواه شده و سالهاست که می شوند!

بخاطر زنی که در زندان ذهن شک آلود و بیمارگونه همسرش اسیر و گرفتار است. این مرد در جای جای منزل دوربین مداربسته نصب کرده و کمترین حرکات و سکنات و رفتار زن را ضبط و ثبت و استخراج کرده و ساعتها آن تصاویر را طبق و هم و پندار آلوده اش تحلیل و استنتاج می کند. او حتی از تصویر سایه شبجی بر دیوار ارتباط نامشروع همسرش را نتیجه گرفته و با استخدام همه امکانات و اعمال هر تصمیمی، راه نفس را بر زن بیچاره بریده و او را دمامد و هر صبح و شام در سیاه چال مخوفی که روان بیمارش ساخته است، شکنجه گر است.

بخاطر نگاه های معصومانه و جانگزای طفل معصومی که در آتش شقاق و قهر و اختلاف پدر و مادر می سوزد. او قدرت فهم و تحلیل موضوعات مورد نزاع را ندارد باید در دنیای زیبای کودکانه اش با پروانه ها برقصد و در خنکای نسیم صبحگاهی با دنیای از آرزوهای قشنگ و دست یافتنی به شادی و خنده و شوق و لذت برخیزد. او نمیداند حق چیست و با کدام است. برای او هر دو به یک اندازه دوست داشتنی و مورد نیازند. اما در زیر ضربات چکش فریادها و حق خواهی ها و اعتراضات یکی و سندان فحاشی و ناسزاگویی و ضرب و شتم و سوء رفتار دیگری در هر زمان اوست که خرد شده، می شکند و دنیای زیبای خیالاتش از قهر و خشم و کینه و انتقام برای آینده ای خطرناک انباشته می شود!

بخاطر زنی که در مقام اثبات دلیلی بر طلاق ندارد اما در مقام ثبوت هزاران دلیل بر ناهلی و نامرادی مردش دارد که راه نفس را بر زندگی بسته و عسر و حرج را بغایت رسانده و مجموعه ای از سوء رفتار از شخصیت شکاک و وسواس گونه تا تحمیل شرایط دشوار و کلفت بار که تاوانی است برای زنده بودن زن، را به نمایش گذاشته و نیز خشونت و قهر در کلام و رفتار که خود ناشی از کهن دردهای فردی و جمعی محیط زیست و جامعه ای است که سختی و درشتی آفریده و نفسانیت و سودجویی و حرص و آز و زیاده خواهی و خودخواهی و خودمهوری کاشته و نفرت و کینه و قهر و انتقام و خشم و شهوت درو کرده!

اینست که زندگی با چنین شخصیت بیمار و آلوده به شک و وهم، نه با عسرت که محال می نماید. اما این زن حق طلاق ندارد! نمیتواند با بذل همه حقوق نداشته اش این علقه تحمیلی و رشته نامیمون و طوق رقیبت را گسسته و از گردنش باز کند! قدرت بر اثبات شرائطی که "پدرک و لا یوفص و لا یثبت غالباً" هم ندارد....

بخاطر آه و سوز جانگداز پدری که فرزند راننده اش قربانی توطئه ای شوم شده و در بار کامیونش مواد مخدر کشف کرده اند! هیچ کس بیگناهی او را باور ندارد، همه دلالت، قرائن و شواهد موجود بر ورود اتهام دلالت دارد، برای این پدر تنها دلیل بی گناهی فرزندش دستان پینه بسته ای است که حاصل یک عمر کارگری و قناعت به کمترین نان حلال است که نمیتواند اثری جز خیر و نیکی و برکت داشته باشد. تنها اوست که بحکم قلب سلیم و علم یقینی بی دلیل و شاهد و محکمه به اجرای عدالت و بی گناهی فرزندش ایمان دارد!

بخاطر طفل خردسال و مظلومی که در دنیای کودکانه خویش در کنار پدرش، تمام دنیا با او مهربان است.

با پدر، زمین گاهواره ای است که او را در آغوش خود می خواباند! سپیده ی هر صبح با شادی و نشاط از داشتن پشتوانه ای محکم، سایه ای گسترده و امن بر گونه اش بوسه می زند!
و حال.....

پدر اسیر قفس تنگ و نفس گیر زندان شده و او بی سایه مهربان پدر با بهار می میرد، همه رنگها و دلخوشیهای کودکانه او را می آزند، دستان نواز شگر دیگران دیوان سیاه و زشت اند، نسیم هر صبح رنج های خفته را در سرش بیدار می کند و...

و باخاطر همه تشویش ها، استرس ها، دل نگرانی ها، اضطراب ها و بیم ها و امیدها که هر روز و شب، مردان و زنان و کودکان سرزمینم را از بیم تضییع حق یا تثبیت باطلی دمامم بر خود می لرزانند!

و باخاطر همه این رازها و نیازها، وکالت، این جوهر گرانبقدر و بی بدیل را دوست دارم و بر نقشی که در برچیدن هزاران درد از این بینهایت چشمان بیمار دارد، خاشعانه بوسه می زنم.

بگذار بدخواهان آشکار و پنهان از سر غرض و عناد با این نهاد پر قدر و قیمت دشمنی کنند، برانند، سرکوب و تحقیرش کنند، بر بال پرتوان عدالتش آتش خشم و کینه زده، توهین و تهمت و افتراء نثارش کنند، نقش بی بدیل و اثرش را انکار و قربانی کردن این حرفه را بعنوان نقشه راه دنبال کنند. بگذار آنانکه در این راه باید دستمان را بگیرند، سیلی بزنند، کسانی که باید یاریمان کنند، سد راه شوند!
بگذار نقش وکیل را در دادرسی کم رنگ یا بکلی به محاق نسبیان یا وادی انکار کشانده و بالمآل فلسفه و ضرورت جوهر وکالت و عناصر ذاتی آن چون استقلال را در نظر مخاطب به شبهه و تردید افکنند!

اما اگر وکیل بتواند با چنین رسالت سنگین در اجرای عدالت و این همه تنهایی در انبوه حملات بی امان دشمنان دانا و عمل برخی دوستان نادان که تسلیم را تمکین کرده و منفعلانه از تلاش و حرکت و حیات و تپش و زایش بازمانده یا از نقش اصلاحی وکالت غافل و از آن وسیله تفاخر، تکاثر و تفرعن یا تقفن و لذت و کامجویی ساخته...

آری! اگر بتواند در عصر نتوانستن و غلبه نیافتن، با استفاده از قابلیت های بی انتهای عنصر ارزنده وکالت:

یک درد از این هزاران برچیند،

خوابی آرام را به چشمان غمبار و ماتم زنده ای بخشد،

فضای حزن و اندوه و گریه را در خانه ای با عطر شوق و شور و نشاط و خنده عوض کند،

روزنه ای به حق و حق خواهی و عدالت محوری باز کند،

اگر بتواند کاری کند که دلی دیگر نشکند،

اگر بتواند زندگی ای را از رنج برهاند،

یا دردی را تسکین دهد،

یا سینه سرخ نزاری را

دوباره به آشیانش بازگرداند،

آن گاه.....

بر همه ناکامی ها غلبه کرده، زندگی اش بیهوده نخواهد بود و همچنان چون اسلاف بزرگش بر تارک افتخارات انسانیت خواهد درخشید.

رضا مقصدی